

نوآوری‌های عبیدالله عبیدی در دستور زبان فارسی

ابوالقاسم رادفر (عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی)

برخی ادیبان و محققان زبان فارسی در شبه‌قاره و بعضاً ایران بر این باورند که دوران اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۸)، آخرین فرمانروای مقتدر تیموری هند، به دلایلی چون حمله نادر به هند و تعصب مذهبی اورنگ‌زیب، تسلط انگلیسی‌ها، عصر انحطاط و زوال زبان و ادبیات فارسی در این سرزمین بوده است. گروهی دیگر، به خلاف، برآن‌اند که آن عصر، از این حیث، نه تنها دچار زوال و رکود نبوده بلکه در برخی زمینه‌ها، به ویژه در زمینه نثر فارسی، قرین اعتلا و شکوفایی بوده است. حتی در این زمان است که بعضی پژوهشگران، سهم هندوان را در ارتقای زبان و ادبیات فارسی بیش از گذشته می‌دانند.^۱ رفعات عالمگیری اورنگ‌زیب از نمونه‌های جالب توجه انشای فارسی در این دوره به شمار می‌آید. اشعار زیب‌النساء، دختر اورنگ‌زیب، نمودار ذوق شاعره‌ای تواناست.^۲ بیدل شاعر معروف هم زاده این عصر است.

گفتنی است که اورنگ‌زیب اولین فرمانروای تیموری است که در کار اداری سمت واقعه‌نویس و سوانح‌نگار را مقرر کرد. کتاب بیست و سه جلدی فتاوی عالمگیری هم زیر نظر وی نوشته شد که حدود هفتصد نفر از علمای عصر او در تدوین آن سهیم بودند. پس از فوت اورنگ‌زیب، با آن که زوال حکومت تیموری آغاز گردید، زبان فارسی از

(۱) در این باره ← سید عبدالله، ادبیات فارسی در میان هندوان، ترجمه محمد اسلم‌خان، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران ۱۳۷۱.

(۲) نسخه خطی دیوان او به نام دیوان مخفی در کتاب‌خانه دانشگاه داکا محفوظ است.

رواج بازنایستاد. غالب (وفات: ۱۸۶۹) شاعر معروف این عصر است که به زبان‌های فارسی و اردو شعر می‌گفت. از او آثار متعددی به نظم و نثر فارسی به جا مانده است. شاعران فارسی‌گوی مانند محمد شبلی نعمانی و غلام قادر گرامی و، از همه مهم‌تر، علامه اقبال لاهوری در ترویج و گسترش زبان فارسی کوشش‌های بسیار کردند و به قول گرامی:

در دیده معنی‌نگران حضرت اقبال پیغمبری کرد و پیمبر نتوان گفت

خلاصه آن که «فارسی بیش از ششصد سال یعنی از آغاز حکومت خلجی (۱۲۰۱م) تا استیلای انگلیسی‌ها (۱۸۳۷م) در منطقه بنگال به عنوان زبان رسمی و دولتی بود. در این دوران صدها شاعر به زبان فارسی شعر گفته‌اند و هزاران جلد کتاب به زبان فارسی نوشته شده است».^۳

یکی از این شاعران و نویسندگان و دست‌نویسان معروف، مولانا عییدالله عبیدی سهروردی جهانگیرنگری (وفات: ۱۳۰۶) است. وی از خانواده سهروردیه بنگال بود و نسبش به شهاب‌الدین ابوحنیفه عمر سهروردی می‌رسد. ابتدا در کلکته می‌زیست و سپس در داکا سکونت گزید و مدرسهٔ «حسینیه» را در این شهر بنا نهاد که یکی از مراکز بزرگ علوم اسلامی در قرن نوزدهم میلادی به شمار می‌رفت. عبیدی از دوستان و معاصران عبدالغفور نسّاخ و وحشت رامپوری و عبدالرحیم صبا و سید محمود آزاد است. به زبان فارسی فصیح‌تر از زبان اردو شعر می‌سرود. به زبان عربی نیز شعر می‌گفت. به درخواست تیپوسلطان، برخی از اشعار سنسکریته را به فارسی ترجمه کرد. با شاهزاده به مدت سه سال در محافل علمی شرکت جست. در سال ۱۸۷۴ در مدرسهٔ داکا به سمت ناظر اداره مأموریت داشت. وی از شاگردان عبدالرحیم گورکھپوری، متخلص به تمنا، ادیب، مترجم و تاریخ‌نگار فارسی‌نویس در شبه‌قاره و از دوستان سر سید احمد خان، مصلح فرهنگی و مؤسس تجددطلبی اسلامی در هند و از ارادتمندان بشیرالدین توفیق بود که در داستان عبرت‌بار (در زندگی و حالات خودش به زبان فارسی) از او یاد کرده است.^۴

۳) ابوموسی محمد عارف بالله، «خدمات دانشمندان شبه‌قاره به زبان و ادبیات فارسی»، مجموعهٔ سخنرانی‌های نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه‌قاره، ج ۲، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد ۱۳۷۲ش، ص ۱۹۱-۱۹۲.

۴) ام سلمی، «فارسی در خانواده تیپوسلطان»، ترجمهٔ محمود هاشمی، فصلنامهٔ دانش، ش ۴۲ (پاییز ۱۳۷۴)، ص ۱۲۰-۱۲۷؛ نیز همان، ش ۱۹ (پاییز ۱۳۶۸)، ص ۱۳۹-۱۴۰.

وی، علاوه بر زبان‌های فارسی و اردو و عربی، به زبان‌های انگلیسی، بنگالی و هندی تسلط کامل داشت. آثار او را بیش از پنجاه کتاب و رساله نوشته‌اند که، علاوه بر داستان عبرت‌بار که تا کنون چاپ نشده، عناوین شماری از آنها بدین قرار است:

تشحیذ الادراک فی تحقیق حركة الارض و وجود الافلاک؛ مثنوی مشرق الانوار (به زبان فارسی)؛ مثنوی عبرت‌افزا در جواب خسرو و شیرین نظامی؛ دیوان اردو (مفتاح الابواب)؛ دستور پارسی‌آموز ظاهراً در پنج مجلد که سه جلد آن در اواخر قرن نوزدهم میلادی به چاپ رسیده و نگارنده این سطور فقط یک جلد آن را دیده که بعداً درباره آن سخن خواهم گفت؛ دستور التهجی (برای شاگردان فارسی)؛ گلشن دانش (برای دانش‌آموزان فارسی)؛ دیوان عبیدی حاوی ۳۰۲ صفحه، صفحات ۱-۱۰۸ غزلیات، صفحات ۱۰۸-۱۷۳ قصاید و صفحات ۱۷۳-۲۰۸ قطعه‌ها و بقیه مثنوی.

شاعری به نام مخمور درباره عبیدی می‌گوید:

نبود ز فارس لیک به دستور پارسی ظاهر شود که بود به شیراز جای او^۵

به گزارش طاهره صدیقی، ادیب و نویسنده معاصر پاکستانی، عبدالله عبیدی داستان آنتونی و کلوپاترا را تحت عنوان عبرت‌افزا به شعر فارسی درآورده که در سال ۱۸۸۶ به چاپ رسیده است.^۶

داستان عبرت‌بار، چنان که اشاره شد، سرگذشت عبیدی به قلم خود اوست. وی، در آن، شرح حال خانواده و آموزش و پرورش و مشاغل علمی و آثار خود را بیان کرده و، در ذکر حوادث، تا سال ۱۸۸۰ رسیده است.

عبیدی این سرگذشت را به اصرار نواب سر احسن‌الله شاهین مرحوم نگاشته است. این کتاب، هرچند عمدتاً مشتمل بر وقایع زندگی شخصی اوست، در عین حال، آیینۀ اوضاع علمی قرن گذشته بنگال نیز هست. در آن، داستان افلاس و فقر و تلاش‌های علمی مولانا نیز بیان شده است.^۷

هم‌چنان که اشاره شد، عبیدی در سرودن انواع شعر، به‌ویژه مثنوی و غزل، دست

(۵) مجموعه سخنرانی‌های نخستین سمینار پیوستگی‌ها...، ج ۲، ص ۱۹۵.

(۶) همان، ص ۱۳۳؛ فصلنامه دانش، ش ۱۹ (پاییز ۱۳۶۸)، ص ۱۳۹.

(۷) حکیم حبیب الرحمن، ثلاثة غسالة، ترجمه و تعلیقات عارف نوشاهی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد ۱۳۶۸، ص ۳۰.

داشت. به عنوان نمونه غزلی کوتاه از او را نقل می‌کنیم:

سفینه‌ای است پر از رمزِ عشقِ سینه‌ما	خیالِ یارِ بیا بنگر این سفینه‌ما
به آبگینه زنی مشت دست رنجه شود	حذر ز بهرِ خدا کن ز آبگینه‌ما
ز اشک‌باری روز و شبم چه کار گشود	نشست از دلِ او چون غبارِ کینه‌ما
چو هست حکمِ تو جاری به کشور دل‌ها	چرا خراب بود کار این مدینه‌ما
عبید ذکر لبِ لعلِ اوست در نظم	به از نبات بود نظمِ شکرینه‌ما ^۸

از آن‌جا که سخن ما درباره نوآوری‌های عبیدی در زمینه دستور زبان فارسی است، به این مقدار درباره زندگی و آثار و نمونه اشعار وی بسنده می‌کنیم و به موضوع اصلی می‌پردازیم.

گفتنی است که دستور پارسی‌آموز عبیدالله عبیدی از مهم‌ترین کتاب‌های دستور زبان فارسی است که در پنج بهره یا جلد در بنگال تألیف شده است. بهره‌های یکم تا سوم آن به ترتیب در سال‌های ۱۲۹۰، ۱۲۹۴ و ۱۳۰۰ در آگره به چاپ رسیده، اما بهره‌های چهارم و پنجم آن هنوز چاپ نشده است.

در این گفتار، سخن ما صرفاً درباره بهره دوم است، زیرا دسترسی به بهره‌های دیگر میسر نگردید.

بهره دوم دستور پارسی‌آموز^۹ عبیدی با دیباچه‌ای تقریباً به فارسی سره و بعضاً واژه‌های دساتیری چنین آغاز می‌شود^{۱۰}:

بهین نیایش و سجود به فرگاه [=حضرت] مهین یزدان‌آفریدگارِ تن و روان و گزین ستایش و درود به درگاهِ شت [=حضرت] وَخْشورِ وَخْشوران [=زردشت]، راهنمای نشیستانیان به فرازستان مینوی مینوان، آفرین بر روانِ گزیده تبار و فروهیده [=باشکوه] فرزندان و دوستانِ آن سرکرده فرجیشوران [=ارجمندان و محترمان] باد.

سپس می‌گوید:

نیازمند بخشایش ایزدی کهین بنده سرافکنده عبیدی که یزدانی‌آمزش بهره او باد که این دستورنامه، که بهین آموزگار دبستانیان این دیار بگزیده، بر بست [=طرز، روش، قاعده]‌های

۸) شیخ محمد اکرام، ارمغان پاک، با مقدمه استاد سعید نفیسی، چاپ سوم، معرفت، تهران ۱۳۳۳، ص ۲۹۹-۳۰۰. جهت نمونه‌های بیشتر ← ۳۰۰-۳۰۴.

۹) عبیدالله عبیدی، دستور پارسی‌آموز، به اهتمام شیخ امام‌الدین احمد، مدیکل پریس، آگره، ۱۲۹۴ق، ص ۱۲+۳۹۶. (۱۰) مأخذ مطالب بعدی دستور پارسی‌آموز است.

پارسی جوار [=محاوره] و دری‌گفتارست.

این نامه دومین بخش است از بخش‌های چارگانه دستور پارسی‌آموز که نخستین بخش آن دوسه سال پیش از این شیرازه‌بند نگارش یافته نگار چاپ پذیرفته و سومین بهره، که در دانش سخن‌سازی (=علم نحو) است، و چارمین بهره، که در هنر سروادسنجی (=علم عروض) و برنهاد پساوند (=علم قوافی) است، و پنجمین بهره، که در شیوه شیوازبانی (=علم بلاغت) است. همه آنها رنگ نگارش یافته است. اگر خواسته خداست، پرندگشایی (=بلاغت) آن خجسته‌نگارها پایه به پایه پی همدیگر به کار می‌آید. وَ مِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ وَ بِيَدِهِ أَرْمَةُ التَّحْقِيقِ.

مؤلف متن اصلی کتاب را از صرف و تعریف کلمه و تقسیم آن شروع کرده و چنین نوشته است:

علم صرف یا دانش گردندگی سخن‌پار [=پاره]ها دانش مبادی کلام است که از چگونگی و چندی کلمات حکایت می‌کند و از روش ساختن و برکشیدن بعض کلمات از بعض دیگر... (ص ۱).

پس، کلمه را تعریف کرده (ص ۲)؛ سپس به انواع کلمه پرداخته و انواع کلمه یا اجزای سخن را هفت آورده است:

(۱) اسم، (۲) نایب یا جانشین اسم (منظور ضمیر و اسمای اشاره و موصولات و غیره است که آنها را منصرف خوانده است) (۳) فعل (۴) وصف الفعل یا حال (کلمه‌ای نامنصرف که رنگ‌آمیزی و چهره‌پردازی معنی فعل کند تعریف شده است) (۵) رابط کلمی (منظور حرف اضافه است) (۶) رابط جملی (منظور حرف ربط است) (۷) اصوات. (ص ۲-۴)

مطلبی که شاید تازگی داشته باشد گزارش چهارم از گفتار نخستین (اسم) در تمیز تذکیر و تأنیث در زبان پارسی است که مؤلف سه روش برای آن قایل شده است:

(۱) به اسمای خاص یک‌یک از نر و ماده الفاظی، مانند شوهر، زن، پدر و مادر، افزوده می‌شود.

(۲) به اختلاف دنباله‌های اسما می‌آید و این روش بیشتر در کلمات مستعار از ترکی و عربی است؛ مانند خان/خانم، بیگ/بیگم.

(۳) با افزودن لفظ مرد و زن یا نر و ماده یا نرینه و مادینه پیش یا پس لفظ مشترک تمیز حاصل می‌شود، مانند مرد جادو، زن جادو، شیر نر یا نر شیر، شیر ماده یا ماده شیر، فرزند نرینه، فرزند مادینه (ص ۱۵-۱۷).

در روش مصغرسازی اسامی نیز مطلبی نسبتاً تازه دارد که دستوریان دیگر کمتر بدان اشاره کرده‌اند و آن این که عبیدی -وله و -ره را در مشکوله (مشک کوچک) و خُمره (خم کوچک) از علامات تصغیر آورده است. یا -شه (گونه -چه) در لخشه به معنی «آتشپاره» و نیشه (نیچه به معنی «نی کوچک») را نشان تصغیر شمرده، هرچند خود آن را بعید می‌شمارد (ص ۱۸-۲۰). هم‌چنین، تصغیر معنوی را اصطلاح کرده که مراد بیان تحقیر و خواری مسماست، مانند نابکاری، بی‌مغزی، دشنامی. مثلاً در این بیت امیر خسرو:

یک مرده اگر عیسی کردی به دعا زنده صد مرده کنی زنده ای شوخ به دشنامی

در بیان تکبیر یا تفخیم (ضد تصغیر) می‌نویسد:

و گاهی صورت تکبیری با افزودن الفاظ شاه یا شه، خر، دیو (شاهراه، شهنوت، خرمگس، خرچنگ، خراس = آسیای بزرگ، خرچال = مرغابی بزرگ، دیومردم = مردم قد دراز، دیوکلوخ = کلوخ بزرگ، دیوپا = عنکبوت، دیوباد = بادتند) ساخته می‌شود (ص ۲۰-۲۱).

اصطلاحات تازه‌ای که در گزارش ششم از گفتار نخستین (اسم) دربارهٔ صفت و انواع آن می‌آورد تازگی دارد، مانند اسم رنگین به جای صفت؛ صفت مرکب اسمی دنباله‌دار (صفتی که با پسوند ساخته می‌شود)، مانند شرمگین، آرزومند؛ صفت فعلی دنباله‌دار، مانند نوشیدنی، کشته شده، دهنده، گویان، توانا؛ صفت اسمی سراغزدار (صفتی پیشوندگونه که بر سر اسم می‌آید)، مانند هم‌رکاب، ناکام، بی‌درد، باحیا، پرفن؛ صفت مؤلف (دو یا چند کلمهٔ مستقل که تألیف آنها به هیئت مجموعی بر یک معنی وصفی دلالت کند)، مانند مهرگستر، عیب‌جو، دل‌گرفته، دل‌برده، شیرین‌ادا، گیتی‌پناه، خورشید علم، کس می‌پرس، خداوند گنج، صاحب علم و ادب؛ و صفت عددی که سه نوع است: ۱) استعمال مجموعی (عدد اصلی) ۲) استعمال افرادی (عدد ترتیبی) ۳) استعمال کسری (ص ۲۲-۵۹)؛ تفضیل کل و تفضیل بعض به جای صفات عالی و تفضیلی و تقسیم تفضیل کل به دو گونهٔ فردی و جمعی (ص ۶۰-۶۴)؛ اسم حالت (دال بر حالت اشیاء نه بر گوهر یا ذات آنها)، مانند سرخی، نیکی، بدی؛ مصادر سببی (مصادر متعدی که با «آندن» یا «آنیدن» ساخته می‌شوند و فاعل آنها علت ایجابی وقوع فعل است)؛ مصادر سراغزدار (مصادر پیشوندی) و تقسیم آنها به سیزده باب به اعتبار پیشوند آنها؛ مثلاً با پیشوند بر تحت عناوین برونی (برجستن گاهی به معنی «بیرون آمدن»)، بالایی (برشدن به معنی «بالا رفتن»)، پردازش (= جداسازی) (خدا از میان برداشت و برگرفت)؛ گزیش (برچیدن)؛ بازی به معنی «باز» (برگشتن)؛ نوی، معنی نو به کلمه دادن

(برخوردن یعنی «دچار شدن»؛ آرایش، آرایش کلام بدون افادت معنی دیگر بجز مبالغه یا تأکید اصل معنی مصدری (بردمیدن یعنی «دمیدن»).

مزید دری (با پیشوند در) با معانی درونی (در آمدن)؛ گیرایی، تأثیر کردن (دریافتن)؛ نوی (درماندن)؛ آرایش (در ساختن = «ساختن»).

مزید وایی در معانی بریدگی به معنی «بریدن» (واکردن)؛ بازی به معنی «باز» و «پس» (وادادن چیزی به معنی «بازدادن»؛ آرایش، برای تأکید و پرورش اصل معنی؛ نوی (واخوردن یعنی «دچار شدن»).

هم‌چنین مزیدهای بازی (مصدر به لفظ باز)، فرائی یا فرازی، فرو یا فرودی، پیشی، پسی، به‌در (به‌درآمدن)، سری (سردادن)، دلی یا جانی (مصدر به دل یا جان: دل‌باختن)، چشمی (چشم‌داشتن)، دستی (دست کشیدن) و نظایر آنها.

تازه، هر کدام از این تقسیمات به انواع فرعی زیادی بخش شده و با شواهدی آمده است مثلاً برای مزید دستی هشت نوع ذکر شده است (ص ۹۱-۹۲).

مؤلف، در بیان مصادر مزیدی، بحث نسبتاً مشروحی کرده است؛ مثلاً، در مصادر پربسامد، برای زدن سی و یک، برای شکستن نه، برای بستن یازده، برای کشیدن هیجده، و برای گرفتن نه معنی ذکر کرده و برای هر کدام مثال‌هایی آورده است (ص ۹۳-۱۰۹). وی در این باره می‌نویسد:

تفتن مصادر مزیدی این زبان نه همین به زیادت حرفی یا کلمه یک یا بیش بر مصادر صورت می‌گیرد بلکه بعضی مصادر به سبب مصاحبت با کلمه دیگر افانین گوناگون از معنی پیدا می‌کند (ص ۹۳).

بخش بعدی در بیان ظرف زمان و مکان و اسم آله است که در دستوره‌های امروزی به جای آنها قید زمان، قید مکان و اسم آلت اصطلاح شده است.

مؤلف، پس از بیان الفاظ ظرف زمان‌ساز (ص ۱۰۷)، ظرف مکان را به دو نوع تقسیم می‌کند: ۱) ظرف ساده که با الفاظ گاه، جای، سرای، خانه و دان ساخته می‌شود؛ ۲) ظرف مبالغه‌پرور که افاده ظرفیت با اشاره به کثرت و موفوری مظروف می‌کند چون زار (لاله‌زار)، ستان (گلستان)، کده (آتشکده)، بار (دریابار)، سار (کوهسار)، خیز (زرخیز)، لاخ (سنگلاخ) (ص ۱۰۷-۱۰۹). بدین‌سان، بیان مطالب، هرچند با آنچه در دیگر کتاب‌های دستور زبان‌های فارسی سنتی آمده چندان فرقی ندارد، از نظر اصطلاحات متفاوت است.

سومین گفتار کتاب در بیان چونی و چندی فعل است. مؤلف، در تعریف فعل، می‌نویسد:

کلمه‌ای است منصرف که دلالت می‌کند بر معنی حدثی با اقتران زمان (و به عبارت دیگر) یا برکردن یا کرده‌شدن یا بودن یا یکی از ازنمه سه‌گانه ماضی، حال، استقبال (ص ۱۳۴-۱۳۵). سپس، دربارهٔ اختلاف دستوریان در این‌که اصل مصدر است یا فعل بحث می‌کند که، در حالت اول، فعل + ن و، در حالت دوم، با حذف نون است و نتیجه می‌گیرد که اصل مصدر است و فعل از آن خارج شده است (ص ۱۳۵-۱۳۶).

تازگی مطالب در این بخش بیشتر در تقسیم‌بندی افعال به اعتبارهای متعدد است که ذیلاً به اختصار بیان می‌شود: تقسیم فعل به اعتبار ۱) نیروی معنی به لازم و متعدی (ص ۱۳۶-۱۳۹)؛ ۲) نقصان و تمامی به رابطی و خبری؛ ۳) چگونگی صاحب یا خداوند یعنی مستدالیه یا فاعل به فاعلی یا معلوم و مفعولی یا مجهول؛ ۴) کمی و بیشی صیغه‌های فعل به کامل (فعلی که صیغه‌های آن مستعمل باشد: کردن، خوردن) و مقتضب (فعلی که تمامی صیغه‌هایش را برنگیرند: یارستن که صیغه‌های امر و مستقبل آن مستعمل نیست)؛ ۵) شیوه ساختن مضارع و امر از مصدر به قیاسی و ناقیاسی، که قیاسی خود دو گونه است: سالم، منقلب. قیاسی سالم آن است که حرف پسین صیغه امر و ماقبل مضارعش همان حرف ماقبل -دن یا -تن یا -یدن باشد در مصدر، مانند کشتن، گزاردن، درودن. قیاسی منقلب آن است که حرف پیش از -دن یا -تن یا -یدن در مضارع و امر با حرفی دیگر متبدل گردد، چون گشودن، فرسودن، سودن. در ضمن، افعال معاون [= کمکی] تقسیم شده‌اند به امکانی: دانستن، یارستن؛ شایانی: شایستن، بایستن؛ استقبالی: خواستن؛ ماضوی: بودن؛ مجهولی: شدن و گاهی آمدن (ص ۱۴۴-۱۴۶).

در بحث ساخت زمانی صیغه افعال، فعل مستقبل را تقسیم می‌کند به مستقبل مطلق که امر و نهی را هم از لواحق آن می‌داند و مستقبل مقید (ص ۱۴۸) و امر دوامی (که دلالت بر طلب فعل از مخاطب بر سبیل دوام و استمرار دارد و با آوردن لفظ می یا همی بر صیغه امر صورت‌پذیر می‌شود چون: می‌پرور، می‌کن) (ص ۱۵۹).

در تعریف اسلوب [= وجه] و انواع آن می‌نویسد:

اسلوب، در اصطلاح صرف، عبارت است از آن صورت خاص فعل که بدان دلالت کند بر کیفیت معنوی که اصل معنی فعل بدان کیفیت آراسته می‌شود... اما به مذاق اهل معانی

اسلوب عبارت است از آن نمط و طرز که معنی فعل بدان ادا کرده می‌شود و آن صورت خاص لفظ فعل را که بدان این اسلوب معنوی فهمیده می‌شود اسلوب لفظی توان گفت (ص ۱۶۰-۱۶۱).

سپس، فعل را از رهگذر دلالت بر معنی به دو گونه خبری و انشایی تقسیم می‌کند و برای فعل خبری سه اسلوب برمی‌شمارد: ۱) اخباری (می‌نگارد) ۲) ایجابی یا شایانی (ترا باید) ۳) امکانی (می‌توانم یاری یارم کرد)؛ و برای فعل انشایی چهار اسلوب با شواهد شعری: ۱) شرطی ۲) فرمانی (امر و نهی) ۳) آرمانی ۴) دعایی (ص ۱۶۲-۱۶۹).
در صرف افعال نیز، از اسلوب‌های اخباری، شایانی و امکانی سخن رفته است (ص ۱۷۰-۱۷۵).

بخش چهارم، به وصف الفعل اختصاص دارد که همان قید است و به چهار نوع تقسیم شده است: ۱. حال کیفی ۲. حال کمّی ۳. زمانی ۴. مکانی
۱. حال کیفی به شش نوع قسمت شده است: ۱) حال تشبیهی (استادانه)؛ ۲) حال تکمیلی (مبیین نیکو پردازش کار و ضد آن: خوب، بد)؛ ۳) حال تحقیقی (مبیین درستی و جزم در کار یا فعل نفسانی: هرآینه، زنهار)؛ ۴) حال تشکیکی (شاید، گویی، گفتی)؛ ۵) حال تحریکی (وانمایندۀ حالت جنبش و حرکت در کار نفسانی یا جسمانی: دوان، خیزان، سواره)؛ ۶) حال تقابلی یا قیاسی (وانمایندۀ این‌که کار نسبت بدان چگونه است یا در خوبی و زشتی و سود و زیان در چه مرتبه است (نیکی و بدی، بلندی و پستی)).

۲. حال کمّی خود انواعی دارد: ۱) حال مرّاتی (صدچند)؛ ۲) حال ترتیبی (اول‌بار)؛ ۳) حال مقداری (بسیار گفتم ولیکن او کمتر شنید)؛ ۴) حال فراوانی (گل‌گل، چمن‌چمن بشکفت؛ عالم عالم تحسین). (ص ۲۶۷)

۳. حال زمانی، که همان ظرف زمان یا قید زمان است مشتمل بر زمانۀ حال، زمانۀ ماضی، زمانۀ آینده، زمانۀ نامحدود (همیشه، پیوسته، دایماً) (ص ۲۶۹-۲۷۱).

۴. حال مکانی که همان ظرف مکان یا قید مکان است (ص ۲۷۴-۲۷۵).
پنجمین گفتار در بیان رابط کلمی (حرف اضافه) است و، در آن، حروف اضافه مفرد و مرکب با آوردن مثال شرح داده شده است (ص ۲۷۵-۲۸۸).

گفتار ششم در بیان رابط جملی (حرف ربط) است که به اتّصالی و انفصالی تقسیم شده است که چنین تعریف شده‌اند:

اتصال آن است که بدان دو جمله با هم ارتباط پیدا سازند و، در معنی، دو رنگی و تخالف پیدا نکنند؛ مانند فیروز و بهروز در شهر می‌باشند (ص ۲۸۹).

انفصالی آن رابط است که دو جمله را با هم ارتباطی خاص بخشد و وانماید که هر دو با هم گونه‌ای تقابل می‌دارند و در ایجاب یا سلب یا دیگر صفتی از صفات معنوی همداستان نیستند؛ چون فیروز نیکو می‌خواند ولیکن بهمن روش خواندن نمی‌داند (ص ۲۹۰).

سپس، رابط **اتصال** تقسیم می‌شود به (۱) اشتراکی (پس) (۲) اشتراطی (اگر) (۳) تمثیلی (همچون) (۴) تعلیلی (زیرا که) (۵) تفریعی (لاجرم) (۶) توضیحی یا تفسیری (یعنی) (۷) تذیلی (ای) (۸) علاوگی (سوی آن همه) (ص ۲۹۱-۳۰۳). رابط **انفصالی** هم تقسیم می‌شود به (۱) استثنایی (مگر آن که) (۲) استقصایی (با آن که) (۳) اضرابی (بلکه) (۴) استدرافی (لیکن) (۵) تردیدی (یا) (۶) تهدیدی (مبادا) (ص ۳۰۵-۳۱۳).

هفتمین گفتار در بیان اصوات است. اصوات به سه بخش تقسیم شده است:

۱. **عروضی** یعنی آن گونه صوت که انسان بیشتر، به سبب عروض حالتی از حالات نفسانی یا طبیعی، بدان گویا می‌گردد (ص ۳۱۵). صوت **عروضی**، به اعتبار مواضع استعمال در سخنان اهل زبان، به انواع زیر تقسیم می‌شود: **سُروری** (هوهو، واهواه)؛ **استعجابی** (خوشا، ای عجب)؛ **توجعی** (آه، های)؛ **تحسری** (افسوس، دریغا)؛ **تفجعی** (فغان، فریاد)؛ **تضرعی** (کریم، ای فلک)؛ **تظلمی** (الغیث، فریاد)؛ **تنفیری** (تُف، دور از ما).

۲. **خطابتی** یعنی آن نوع صوت که مردم بدان تحذیر یا تنبیه یا تبشیر و غیره دیگران را می‌کنند، یا بدان انسان یا حیوان را می‌خوانند و می‌رانند (ص ۳۱۵). صورت خطابی، بر حسب خصوصیات خطابی به انواع زیر تقسیم می‌شود: **تسکینی** (خاموش، سکوت)؛ **تبشیری** (بشارت، مژده)؛ **تحریمی** (هان، هلا، اینک)؛ **تنبیهی** (نگر، آگاه باش)؛ **تسلیمی** یا **ترحیبی** (تسلیم، بندگی)؛ **ندایی** (جان مادر، سیدی)؛ **تملّقی** (قربانت شوم، فدایت شوم)؛ **تقریعی** (برو، گم شو، افسانه مخوان). (ص ۳۱۷-۳۱۸)

۳. **حکایتی** یعنی آن نوع صوت که مردم بدان از آواز جانداران یا آهنگ و صدای چیزهای ناجاندار حکایت می‌کنند یا آن گونه آواز انسانی که در تخیل بشری شبیه بانگ جانوران و آهنگ ناجانداران است (ص ۳۱۵). این، در واقع، همان اسم صوت (نام‌آوا) است که در کتاب‌های دستوری آمده است.

صوت حکایتی به دو نوع تقسیم می‌شود:

۱) آن نوع اصوات که پارسیان بدان از آواز جانداران حکایت می‌کنند؛ مانند کوکو (آواز فاخته)، جیک‌جیک (حکایت آواز مرغ‌بچگان)، هین‌هین (صدای اسب کاهل).
از حمارنامه وحشی:

از عون‌عون به وقت جوش طبع‌ها ملول و ز هین‌هین ز کاهلیش سینه‌ها فگار
۲) آن نوع اصوات که پارسیان بدان از صدای چیزهای ناجاندار حکایت می‌کنند، مانند طنطنه (آواز سازهای موسیقی)، کُم‌کُم (آواز نقب زدن)، دبدبه (آواز کوس و دهل) (ص ۳۱۹-۳۲۱).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، تقسیم‌بندی‌های اصوات با آنچه امروزه متداول است کاملاً متفاوت است.

خاتمه در اشتقاق تخریجی و انضمامی است. اشتقاق تعریف شده است به «برآوردن یا ساختن کلمه‌ای از لفظی دیگر - به گونه تغییر - خواه با افزودن حرف یا حرکت یا هردو، خواه به کاستن آن، از برای پیدا ساختن یا افادت معنی نو، چون، از درودن، درودنی و، از گذشتن، گذشتنی». (ص ۳۲۱)

اقسام اشتقاق تخریجی به شرح زیر است:

مصدری: برکشیدن لفظی از مصدر چون کشتنی از کشتن؛ فعلی: برآوردن لفظی از فعل چون شنوا و شنونده از شنو؛ اسمی: انشای لفظی از اسم چون دمیدن از دم؛ صفتی: ساختن لفظی از صفت چون گرما و سرما از گرم و سرد؛ ضمیری: برآوردن لفظی از ضمیر چون منی و تویی از من و تو؛ صوتی: برکشیدن لفظی از صوت چون غرغریدن از غرغر؛ حرفی یا رابطی: ساختن لفظی از حرف چون درون و برون از در و بر. (ص ۳۲۲-۳۲۳)

اشتقاق انضمامی را کلماتی پارسی می‌داند که عموماً از دو یا بیش از دو لفظ انضمام یافته مانند تشبیهات، استعارات، کنایات. مؤلف، به عنوان نمونه، بعضی از اسالیب تألیفی گل را آورده است: گل‌زمین، گلگشت، گلبرگ، گلفام، گلبو، گلرنگ، گلزار، گلعدار، گلشن، گلفروش، گلبدن، گلدسته، گلگون، گل‌اندام، گلچین، گلنگبین، گلاب (ص ۳۲۹)؛ سپس اسالیب تألیفی دست، پای، سر، دل و خانه را. (ص ۳۳۰-۳۳۲)

عبیدی، در این فرصت به بحث تفریس و اقسام تصرّف‌هایی که در تفریس می‌شود، با ذکر مثال، می‌پردازد و این تصرّف‌ها را به شرح زیر برمی‌شمارد: تبدیل حرفی، اضافه حرفی، تبدیل حرکت، حذف، اسکان، تخفیف، اماله، تصرّف جمعی، تصرّف اسلوبی و،

در این باب، اطلاعات نسبتاً تازه‌ای در اختیار ما می‌گذارد. مثلاً تصرّف اسلوبی را چنین تعریف می‌کند:

تصرّف اسلوبی در پارسی عبارت است از مأنوس ساختن الفاظ بیگانه زبان - به اضافه کردن آن‌گونه خصوصیات که از آن پارسی است - بر آن الفاظ و برهنه ساختنشان از آن اسلوبی علامت که آن الفاظ در زبان اصلی خود داشتند. این تصرّف به انحای گوناگون صورت می‌بندد: (۱) به در انداختن تنوین از اواخر الفاظ تازی؛ (۲) به در آوردن علامت اضافت و توصیف در آخر مضاف یا موصوف؛ (۳) تبدیل تاهای ناطق اخیر کلمات را با های ساکت (۴) به در انداختن حرف تعریف ال از اوایل الفاظ تازی... (ص ۳۳۴-۳۵۰)

در اثر عبیدی، مطالب دیگری نیز می‌توان سراغ گرفت که در دستور زبان‌های تألیف شده در ایران کمتر بدان‌ها پرداخته شده و شایسته بررسی است.

خلاصه این‌که عبیدالله عبیدی، در دوره‌ای که زبان و ادبیات فارسی در شبه‌قاره، به دلایل گوناگون از جمله تسلط انگلیسی‌ها و کوشش آنان در امحای زبان فارسی، رفته‌رفته از رونق می‌افتاد، دست به نگارش آثار متعدد می‌زند و، مهم‌تر از همه، کتابی در دستور زبان فارسی می‌نویسد که، در آن عصر و زمان، فی‌نفسه ارزش بسیار داشته صرف نظر از آن‌که مطالب تازه در آن فراوان است. حتی، اگر توجهی به اصطلاحات تازه برگزیده یا برساخته مؤلف بشود، نوآوری کار به چشم می‌آید. از مزایای دیگر این اثر او اشعاری از شاعران قدیم و جدید مانند نظامی، سعدی، خاقانی، مولوی، عرفی، اهلی، غنی، تمنّا، و قآنی است که به عنوان شاهد نقل شده است.

